

Course of Islamic paleography by Jan Just Witkam

Tasks for the student:

1. Read the bibliographical description of the manuscript.
2. Carefully compare the images of the manuscript with the proposed transliteration. Get accustomed with peculiarities of this hand.
3. Transcribe in the same way a considerable portion of that part of the manuscript which has not been transliterated. Start where the given transliteration ends. See how far you come.
4. Note remarkable or unusual ligatures and make a list of these.
5. Make an inventory of all signs and peculiarities which are different from modern practice.

MS Leiden Or. 494

Persian, paper, 547 ff., *nasta'liq* script, illuminated and illustrated, dated Saturday 15 Ramaḍān 840/1437, copied by 'Imād al-Dīn 'Abd al-Raḥmān al-Kātib (colophon on f. 547a), The colophon uses the term *katabahu*, which implies that the illustrations and illuminations in this manuscript are made by someone different from the copyist. All miniatures but one have been extensively reworked at a later date, full-leather Islamic binding with flap, with coloured ornamentation (borders and medallion).

Shāhnāma, by Maṣū' Abū al-Qāsim Firdawsī Ṭūsī (c. 934-c. 1020). CCO 631 (II, p. 108). The miniatures in this volume have been surveyed in Jill Norgren & Edward Davis, *Preliminary Index of Shah-Nameh Illustrations*. Ann Arbor 1969.

The miniatures of the present manuscript have now all been included in the Shahnama Project, which is managed by Dr. Charles Melville of Cambridge University.

<http://shahnama.caret.cam.ac.uk/shahnama/faces/user/index>.

f. 260b:

سرش را بریدم بسان جکاو * بغلطید هر خاک بی توش و تاو
بخون سرخ شد روی و ریش سفید * نباچار کشت الرحمان نا امید
بنگریست بر وی کسی هیچ زار * از ان کش بدی بود آموزگار
ز ضحاک و تور آم ستمکارکان * بگویم که بودند خون خوارکان
که ضحاک کشتست جم برین * دگر تور کشت ایرج باک دین
پزحان نکر تا زدست دو شاه * بدیشان چه آورد در رزمگاه
فریدون فکند ان کمان یلی * بنیروی یزدان که بودش ولی
گرفت ان ستمکاره ضحاک را * ز تخت اندر آورد ناباک را
ببرد و فکندش بجاه اندرون * نهادش یکی کوه بر سر نکون
برستند مردم ز آزار او * سر آمد همه کار و بیکار او
و کر بین منوچهر ان دادگر * که نسبت از پی کین ایرج کمر
ز ایران برون رفت و شد تا بجین * دلش بر زباد و سرش بر زکین
بنیروی یزدان بسر و زکر * ز تور ستمکر جدا کرد سر
جنین است فرمان توران و راه * که هر کس که برّد سر بی گناه

سرش را ببرند پی ترس وباك * سبازند ناباك دل را بخاك
 نكر تا نباشی تو زینها وپس * كه كس باید بدید فریاد رس
 بباسخ بر آراست جهن ان زمان * كه اي دادكر شهريار جهان
 بفرمان تو من ببندم كمر * ببایم به بینم رخ تاج ور
 ببوسم زمین بیش تخت ترا * كنم آفرین تخت و بخت ترا
 نثار آورم مشك وعود وعبیر * زمین را ببوشم بجینی حریرنث
 یکی آرزو دارد اكنون رهی * بدین نامور بیش گاه مهی
 كه بوشیده رویان فرزند من * همان خواهران را و بیوند من
 ببخشد بمن تا بتوران برم * اكر آرزو را من اندر خورم
رفتن جهن بتوران زمین | و بجای بدر نشستن |
 جو بشنید ازو شهريار جهان * بدان باسخ افكند اندر نهران
 بفرمود تا بیش او شد دبیر * بیاورد قرطاس و مشك و عبیر
 نوشتند منشور بر برنیان * بآیین شاهان و رسم کیان
 جنان جون فریدون بتوران زمین * سبرد و بگفتش كه تو بیش از این
 مجوی از جهان بهره خویش را * بده داد مظلوم درویش را
 بكنجور گفت ان زمان شهیر یار * كه رو خلعت و تاج شاهانه آر
 بیاورد كنجور تاج کیان * ابا خلعت و یاره خسروان
 بفرمود تا تاج بر سر نهاد * برست از كزند و شد از شاه شاد
 همان خواهر انرا و بیوند اوی * كه بودند هر يك ازو جاره جویه
 فرستادشان شهريار جهان * ابا جهن خرّم سوی خان و مان
 همان دم بفرمود تا شد دبیر * نوشتش یکی نامه دلبدیر
 بنزديك كستهم كو در زكاوی * بباید بایران اباهای و هوای
 سبارد بجهن ان زمین را تمام * نسازد درنك و نكیرد مقام
 بشبکیر هنگام بانك خروس * ز درگاه جهن آمد اواي كوس
 نشست از بر اسب و شد سوی تور * همه راه با شادمانی و سور
 جو نزد یکی شهر توران رسید * فرستاده نيك پی بر كزید
 بگفتش كه نزديك كستهم بوی * همه كار ما بیش او باز كوی
 فرستاده جون گفت شاهش شنید * بكردار باد دمان رو برید
 جو نزديك كستهم آمد ز راه * بگفتش كه جهن آمد از نزد شاه
 جو كستهم از ان كار آگاه شد * بیاده بذیره بدان راه شد
 همه شهر توران بیار استند * مي ورود ورامشكران خواستند
 جو جهن اندر آمد سوی خان خویش * بآیین شاهان كه بودند بیش
 بهر جای دیبا براویختند * همه كوی و برزن درم ریختند
 نشست از برگاه افراسیاب * همی خفته را سر بر آمد ز خواب
 دو هفته ابا كستهم بود شاد * بذو خلعت و كنج بسیار داد

سنانا کف از میدان نشان کسی ز کوبال و از نتهای بلند ز غفر بیت و از از دوما و ملک بوندیشان رسید به کوهن غریب لایق شایان و دستم حسن چنین را نذر پیکار من در ازل یعنی شد آباد کج ز رخ برین مرد و جام و تی و صحبت بدار بقا جا بر آباد کبیر بخشای تقصیر این مرد پر وزن جمله کشور شود بر سخن	ولیکس ارجه بود ز ایشان کسی ز شمشیر و تبر و کمان و کیش ز کرب و زهر و پیر و پیل و کمان ز ننگ و نعل و ز جاد و زود جوش نینایی این کوز کوز سخن ولیکن جو دار نذر کرم پزل کرم کشت و برین بر شاه کج شغیر عمده امام علی است مرا بس بود کف من یاد کبیر خدا یا تو سی بنده را دست جو این نامور نام آمده بین بس از مرک بر من کذا فرس که تخم سخن من بر آن ده ام	سخنهای اندازده پیچوده آمد خمن جمله در شبوه کارزار ز دریا و محسار و خشکی و رود و کردان رزمی کلام و لاف ز در راه دانش کرامی بدی لمکشی چنین روز کارم تباہ ز سودم کند سپه تیاری ایسی می بریم زین جهان ترین ز من او فکند در محل قبول جو خواهم ز دنیا می مردم کزای مردود آرد حضرت مصطفی مرا کس که در دستش درای بین از آن بس نیرم کس من زنده ام	سخن پستان پیکران بود و آمد ز ناهات ز پیا دوره حسنی ز بزرگ پستان و ز نستان خود ز دران نامی بر روز مصاف از ز جهان را حاشی بدی و کرد کوز کوی بیگارم نگاه نیاید بر مقتضای جاره بزر خداوند جان آفرین اگر دوست داری تو آل رسول جو آباد دارم بد بیکر پیروی مقتول مرا و مقام صفا
---	---	--	--

تمام شد کتابت اسما من از کفنا ر ملک الشعرا
حکیم منصور ابوالفتاح سمرقندی در سی و هفتم
علیه کتبه العبد علی الدین عبد الله
الکاتب عفا الله عنده
فی يوم السبت خامس
سنة اربعین
فثمان

Firdawsī, *Shāhnāma*, dated Saturday 15 Ramaḍān 840 (1437), copied by ‘Imād al-Dīn ‘Abd al-Raḥmān al-Kātib. MS Leiden, Or. 494, colophon on f. 547a.

<p>بما جاکش از جهان نامیدم کبوتریم که بودند خون خوارگان بدیشان جگر آورد در زم گاه تخت اندازد در نامک را سر آمد سر کار و سپکار او دلش بزداد و سرش بزرگین که کس بر کس که بر دهنی گناه کس ماند پند فریاد رسا پیام بر پیغم رخ تاج ور زمین را بوسه بچینی جریب همان خواهران را پیوند من اگر آرزو راس اندر خورم بدان باسخ انگلند از نهان باین شان دم گم کسان به داد مظلوم در پیش را با طغی و یار خروان که بودند هر یک از جاره جوی نوشتنش کجی نامد دلبد پر نسا زد رنگ و نیک مقام سر راه با شادمانی و سوسر سمد کار ما پیش او باز کوی بگفتش که چمن آمد از نزد می ورود و رامشکران حوا سمد کوی و بر زمین خورشید بدو طغی و کج بسیار داد</p>	<p>بچون سنج شدر وی در پیش زضحاک و نور آن پستمکار پنهان مکر تا ز دست دوشاه گرفت آن پستمکاره ضحاک را بر پستند مردم را زار او نایبران برون رفت مشه تا چنین است فرمان توران در مکر تا با شتی تو زنها و پس بفران تو بنیدم کسر شاد آورم مشک و عود و غیر که بوشیده رویان فرزند من</p>	<p>بغلطید در ضحالی نوش تو تا و از آن کش بدی بود آموزگان در که تور کشد ایرج باک دین بنیروی بزدان که بودش و ش نهادش بلی کوه بر پسر کون که نسبت از پی کین ایرج کمر ز تور پستمکر جدا کرد پسر بسیار نداناک دل را با جاک که ای داد که شهر یاز جهان گم آن رخ تخت و تخت نزا بدن نامور پیش گاه مهی</p>	<p>شش را بریدم بسان جگاد بنکریست بروی کسی هیچ زار که ضحاک گشتت جم برین فریدون کلدان کان بلی برود فلکندش بجاه اندرون در کین منوچهران داد که بنیروی بزدان پسر و زگر شش را بر ندی ترس و باک با باسخ بر آراست حسن ان زمان پیوست زمین پیش تخت نزا کجی آرزو دارد اکنون رسی بچشد بمن تا بتوران بوم خوشیند از و شهر یاز جهان نمود تا پیش او شد جبر جان چون فریدون توران کجی خورگفتن زمان شهر یاز فرمود تا تاج بر پسر نهاد فرستادشان شهر یاز جهان بزدیک پستم کور زکای بشبکیر سنگام بانک جروس چون زد یکی شهر توران رسید فرستاده چون گفتش چون پستم انان کار آگاه شد چون آمد سوسوی جان نشسته از بر گاه افراسیاب</p>
<p>فرز جهان بتوران زمین و جای بدگشتن</p>			
<p>نوشتند منشور بر برینان مجوی از جهان بهره خویش را پیاورد کجی تاج کسان همان خواهران را پیوند او همان دم برمود تا شد چهر بسیار دهمین زمین را نام نش از بر آب شد سوسوی بگفتش که نزدیک پستم بوی چون نزدیک پستم آمد ز راه سمد شهر توران پیار آهسته بهر جای چها بر او بچشد دو سفته ابا کپستم بود شاد</p>	<p>پیاورد قزاس مشک پیر سرد و گفتش که تو پیش ازین که رو طغی و تاج شاهان برست از کز ندو شد از شاه با چمن خرم سوسوی خان پیاید با بران ابا مای و سوسوی ز راه گاه چمن آمد او ای کوس فرستاده نیک پی بر کز پد کبردار باد دمان ره بر پد پیاده پذیره بدان راه باین شانان که بودند پیش می خسته را سر بر آمد ز خوا</p>	<p>فرز جهان بتوران زمین و جای بدگشتن</p>	<p>فرز جهان بتوران زمین و جای بدگشتن</p>

سوم

Firdawsī, Shāhnāma, MS Leiden, Or. 494, f. 260b.

<p>سیوم سفته در کجای باز کرد بر این همه بدیها پیش شاه بدرفت کسبم کردش هر دو بس آنکه نشاندهش ابرگاه شاه جز یاد تو نیست و یک زمان جواز خوان و خوردن بردا جو خورشید نبود رخ را بهر بز یک شاه جهان آورید بدن کونه ناسالیان وقت بر اندیشه شده نامور جان شاه</p>	<p>زمر جیه جملی در ساز کرد بگویش که دادار نیکی بن که بادی همه ساله با کام ورود بر سیدش از جن و نوران بفرمانت دارد که بر میان می ورود و در اشکران ساختند خوشان بر آمد تخت سهر چو سپهر دم از اسامه نیکوید</p>	<p>همیدون کسبم بسپرد و کنت تویی شاه و مانند کان قائم همه شب بودند با کام و ناز بیاسخ بگفتش که ای شمسو یار هم آنکه بسالار کنت از خوان همه شب پیوند بنامی ورود به او و کسبم ان خواست اینجید جمله با پیرانیان</p>	<p>که ای مرد با دانش موس هر جا بر پستند کان تو ایام بر در گرفتش ز طانی در از ز جنت درود فراوان سپار بر پهای جام و پیرانی جوان همی کرد بر کس ز نشان درود که جندش فرستاد آراست نشاند از برگاه شاه جهان جهان شد همه شاه راز بر دست از آن وقت که گاردان در پیکار ز کوه و پهبان و وار خشک و نر فراوان مار و زبر سر شد به اندیشی و کار امر من در کسوی نوران بر آراست بروشن روان اندر آرم برس چاک اندر آید مرا اسپرم چاک اندرون ریزد از استخوان بیایند را آورده بخت مرا همانرا بخونی پیار اوستم که منشور تیغ مرا بر بخوانند بدین گردش خرد و پای و بر بر پستند که کرد کار جهان بزرگی و خوبی و آرام و ناز سر انجام بر هر ک باشد کند همه مردمی جوی دست کن</p>
<p>در ناید شده کجین انرا اینیات</p>			
<p>ز جین ز مند اندرون بر دم مرا کشت فرمان و تخت می و کردل می سوی کین تا فتم که با نور و سلم اندر آمد هم که جز خور و کزانی ندیدی بجا که ای بگری و راه بندی همان پیش یزدان سر انجام بد روان تیره ماند به دوسری کل و درجهای کس کشته خوار که بد کرد باره یزدان در و کرد با کج و با اسپرند شوم پیش یزدان برا زاب روی که این تاج و تخت می بگذرد بد و نیک هم آشکار و نهان که مر کس که آید بدن بارگاه</p>	<p>سم از ما و روان تا در کس جهان از بد اندیش پی پیتم روان بناید که آرد من پیکشور زکا و وس دارم بنا یزدان شوم یک زمان بسا وزن بس بدان بتری بگذرم بنده کرد در آن گوش ز کاف گرفته کسی تاج و تخت مرا من اکنون جو کین بذر خواستم با یاد و ویران خستی نماند بسا سم بزدان که اوداد فرس مگویم بدن خوبی اندر نهان نیاید قزون زین کسی کام و نا کشتا و وز باشد اگر تاج و ر سبک ز گردان بنیکو سخن</p>	<p>همی کنت خدین ز آباد بوم سر از ز بدخواه کردم ننی ز یزدان همه آرزو یافتم شوم بد کشتش بچو صخاک و هم چکا و و پس و جاد و افراست ز من یکسله سهره آیزدی کینتی با ند ز من نام بد هنرم شود ناساسی بجای ز من نام ماند بدن یا کار بکشم کسی را که با بیست بزرگان کینتی مرا کشته ند کنون ان به آید که من راه جوی روان بدان جای نیکان برد رسیدیم و دیدیم راز جهان بسالار نوبت بفرمود</p>	<p>همی کنت خدین ز آباد بوم سر از ز بدخواه کردم ننی ز یزدان همه آرزو یافتم شوم بد کشتش بچو صخاک و هم چکا و و پس و جاد و افراست ز من یکسله سهره آیزدی کینتی با ند ز من نام بد هنرم شود ناساسی بجای ز من نام ماند بدن یا کار بکشم کسی را که با بیست بزرگان کینتی مرا کشته ند کنون ان به آید که من راه جوی روان بدان جای نیکان برد رسیدیم و دیدیم راز جهان بسالار نوبت بفرمود</p>

Firdawsī, *Shāhnāma*, MS Leiden, Or. 494, f. 261a.